

# درآمدهای نفتی، بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی و اقتدارگرایی در ایران (۱۳۳۶-۱۳۵۷)

وحید سینائی\*

زهرا مظفری پور\*\*

## چکیده

در نظریه دولت رانتیر، درآمد نفت علت خودمختاری دولت و صعود اقتدارگرایی دانسته می‌شود. رانت بر سرشت، ساختار و کارکردهای دولت تأثیر دارد اما صرف وجود آن به استقلال دولت از جامعه و اقتدارگرایی نمی‌انجامد. برقراری اقتدارگرایی در کشورهای صاحب نفت مستلزم وجود پیشینه‌ای از فرهنگ سیاسی تبعی و ساختارهای سیاسی متناسب با آن است. بر این اساس درآمد نفت نه عامل تعیین‌بخش بلکه تنها ابزار مناسبی برای

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (sinaee@um.ac.ir)

\*\* کارشناس ارشد و پژوهشگر علوم سیاسی (mozaffari.z.h@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۹۲/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۱۶-۸۹

مهندسی فرهنگی و بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی و اقتدارگرایی در این جوامع است. به این ترتیب پایه‌های استیلای دولت بر جامعه نه بر نفت، بلکه بر فرهنگ و ساختارهای سیاسی تبعی‌ای استوار می‌شود که از گذشته در این جوامع وجود داشته و به کمک درآمدهای نفتی بازتولید شده‌اند. این مقاله با پذیرش اهمیت درآمدهای نفتی در توضیح کارکردهای دولت و هم‌زمان با عطف توجه به کاستی‌های نظریه دولت رانتیر، نقش دولت پهلوی در بازتولید وجوه تبعی فرهنگ سیاسی ایران و اقدامات آگاهانه آن را برای مهندسی فرهنگی به کمک ابزارها و نهادهایی مانند نظام آموزشی، مراکز فرهنگی و رسانه‌های جمعی و از این طریق شکل‌گیری اقتدارگرایی در ایران بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: ایران، دولت پهلوی، فرهنگ سیاسی تبعی، نفت، اقتدارگرایی، دولت رانتیر

## مقدمه

در رویکردهای اقتصادی به دولت، یک مقوله اقتصادی - تولیدی نقش زیربنایی و تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری دولت و کارکردهای آن دارد. در نظریه دولت رانتیر اتکا به درآمدهای حاصل از رانت، عامل زیربنایی و تعیین کننده سرشت دولت و بی‌نیازی آن از مردم و جامعه دانسته می‌شود. هواداران این نظریه می‌گویند پویای سیاسی در دولت‌های مالیات‌گیرنده و دولت‌های نفتی متفاوت است. دیوان‌سالاری دولت‌های نفتی، غیرعقلانی و فلسفه وجودی آن، اصل دریافت نکردن مالیات در برابر وجود نداشتن نمایندگی است. رابطه معناداری میان تحصیل‌دار بودن دولت و ماهیت غیردموکراتیک آن وجود دارد. به عبارت دیگر، بی‌نیازی اقتصادی و درآمدی دولت از جامعه، علت سرشت غیردموکراتیک رژیم‌های رانتیر است (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۶). یک دولت تحصیل‌دار به وسیله رانت‌هایی که در اختیار دارد درصدد جلب حمایت نخبگان و گروه‌های رقیب برای حفظ قدرت انحصاری خود برمی‌آید. برخلاف اقتصاد تولیدی که کسب ثروت در آن، نتیجه کار و کوشش است ثروت در دولت رانتیر ناشی از نزدیکی به منابع قدرت، روابط خانوادگی، تصادف و شانس است. بنابراین، استعدادهای جامعه به جای نوآوری و فعالیت مولد، به سوی روابط ناسالم، دلالی و کسب درآمد آسان سوق می‌یابد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۱). رانتیریسم بر دولت، اقتصاد و جامعه تأثیر عمیقی برجای می‌گذارد. تری‌لین کارل می‌نویسد:

هنگامی که منابع معدنی، منبع اصلی ثروت دولت باشند، این درآمدهای معدنی چارچوب تصمیم‌گیری را تغییر می‌دهند. آنها نه فقط بر محیط سیاست‌گذاری واقعی مقامات رسمی تأثیر می‌گذارند، بلکه سایر جنبه‌های اساسی دولت از قبیل؛ استقلال

در شکل‌گیری اهداف، نوع نهادهای سیاسی اقتباس‌شده، دورنمای ایجاد قابلیت‌های درآمدزایی و جایگاه اقتدار را نیز متأثر می‌سازند (کارل، ۱۳۸۸: ۸۲).

نظریه دولت رانتیر با وجود توانمندی نسبی تبیینی، دچار مشکلاتی نظیر تقلیل‌گرایی و نادیده انگاشتن نقش فرهنگ و فرهنگ سیاسی جوامع در شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا است. این نظریه با تأکید صرف بر منبع تأمین‌کننده درآمد دولت، یکی از ویژگی‌های دولت در کشورهای نفتی را آشکار می‌کند، اما رویکرد صرفاً اقتصادی، آن را از شناخت دیگر متغیرهای مستقل، دخیل و مؤثر بازمی‌دارد. درحالی‌که پویای‌های متمایز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت‌های تحصیل‌دار مبین این است که افزون‌بر نفت، متغیرهای دیگری نیز بر ماهیت دولت تأثیرگذار هستند (حاتمی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). یکی از این متغیرها بود یا نبود عناصر قدرتمندی از فرهنگ سیاسی تبعی در این جوامع است. به عبارت دیگر استقلال دولت از جامعه و شکل‌گیری اقتدارگرایی تنها نتیجه وجود رانت اعم از منابع معدنی یا جز آن نیست. درآمد حاصل از رانت باید با مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی تبعی ممزوج و در خدمت بازتولید آنها قرار گیرد تا راه صعود به اقتدارگرایی هموار شود.

### پیشینه تحقیق

نخستین بار حسین مهدوی در مقاله «الگوها و مشکلات توسعه اقتصادی در دولت‌های رانتیر» با ارائه آمار و ارقام، نظریه دولت رانتیر<sup>۱</sup> را مطرح کرد (Mahdavi, 1970: 441). سپس حازم ببلوی<sup>۲</sup> و جیاکومو لوسیانی<sup>۳</sup> در کتاب «دولت رانتیر» به بررسی ساختاری دولت‌های رانتیر و تعریف مفهومی واژه‌ها و آثار مرتبط با آن پرداختند. به گفته آنها، دولت رانتیر دارای چهار ویژگی است:

۱. دریافت‌کننده اصلی رانت است و طبعاً اساسی‌ترین نقش را در توزیع و هزینه کردن آن به‌عهده دارد؛
۲. سهم درآمدهای حاصل از رانت، بیش از ۴۲ درصد کل درآمدهای دولت

---

1. Rentier State Theory  
2. Hazem Beblawi  
3. Giacomo Luciani

است؛

۳. گروه بسیار کوچکی از افراد جامعه در تولید اکثر ثروت و درآمدهای آن

نقش دارند؛

۴. منبع رانت، خارجی است یعنی حاصل کار و فعالیت تولیدی اقتصاد داخلی

نیست (11: 1987: Beblawi). لوسیانی در مقاله «درآمد ثابت نفتی: بحران مالی دولت و

گرایش به دموکراسی» به ارتباط دولت رانتیر با دموکراسی پرداخت. او می‌نویسد:

دولت‌های رانتیر به‌واسطه درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی و زیرزمینی و

دریافت نکردن مالیات، حاضر به پاسخ‌گویی به مردم نیستند. افزون‌بر این، به‌علت

دارا بودن قدرت انحصاری در استفاده از رانت، از آن برای حفظ و تداوم استبداد و

قدرت انحصاری خود استفاده می‌کنند. نخبگان حاکم با بهره‌گیری از درآمدهای

بادآورده و از طریق تزریق پول به جامعه، در شرایط ضروری می‌توانند با سهولت

بیشتری مخالفان را قانع و بحران‌ها را مرتفع کنند (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۶). میک

مور<sup>۱</sup> به ارتباط رانت با گسترش منازعات و افزایش احتمال وقوع جنگ‌های داخلی

در دولت‌های رانتیر توجه کرده است. او استدلال می‌کند که تفاوت فرایند

شکل‌گیری دولت - ملت در دولت‌های رانتیر با کشورهای اروپایی موجب گسترش

منازعات سیاسی در این دولت‌ها می‌شود. وی می‌نویسد: دسترسی دولت‌های رانتیر

به درآمدهای حاصل از کمک‌های خارجی و یا رانت حاصل از فروش منابع

زیرزمینی، با پیامدهایی نظیر استقلال دولت از شهروندان، ضعف بوروکراسی و

نظامی شدن سیاست همراه می‌شود و درنهایت، خطر خشونت و منازعه سیاسی را

افزایش می‌دهد (مور، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

از نظریه دولت رانتیر برای تبیین ماهیت دولت ایران در سال‌های سلطنت

محمدرضا شاه بهره گرفته شده است. مهدوی می‌نویسد: دولت محمدرضا شاه به‌ویژه

در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی از بسیاری جهات با دولت‌های قبل از خود

تفاوت‌های چشمگیری دارد. بسیاری از این اختلافات، عمدتاً به دلیل متکی بودن به

درآمدهای نفتی است. درحالی‌که دولت‌های پیشین در تأمین هزینه و بودجه لازم

دولت، به جامعه داخلی به شدت نیازمند بودند با افزایش بی سابقه قیمت نفت در دهه ۱۳۵۰، دولت پهلوی به یک دولت تحصیل دار تمام عیار تبدیل شد. در این شرایط شاهد کاهش مستمر درآمد دولت از مالیات، گسترش بیش از اندازه بوروکراسی، استقلال بسیار زیاد دولت از جامعه و کاهش مقبولیت و مشروعیت دولت و شخص شاه در رأس حکومت هستیم (Mahdavi, 1970: 441).

محمدعلی همایون کاتوزیان، *تدا اسکاچپول*<sup>۱</sup> و امیرمحمد حاجی یوسفی نیز نظریه دولت رانتیر را برای توضیح دولت ایران و نحوه تعامل و ارتباط آن با جامعه به کار برده‌اند. کاتوزیان معتقد است گستردگی مالکیت دولتی به دلیل کنترل انحصاری بر آب و زمین و در دوران معاصر، منابع زیرزمینی از جمله نفت، به دولت ایران ماهیت فراطبقاتی بخشیده است. کاتوزیان بر این باور است که دولت محمدرضاشاه از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد، وابستگی زیادی به درآمدهای نفتی پیدا کرد و خصلت فراطبقاتی آن تشدید و بر ویژگی‌های استبدادی آن افزوده شد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۷۹). اسکاچپول در مقاله «حکومت تحصیل دار و اسلام شیعی در انقلاب ایران» با بررسی ماهیت مذهب شیعه و تحصیل دار بودن دولت ایران، درآمدهای کلان نفتی را که چهره غیردموکراتیک به دولت پهلوی بخشیده بود زمینه‌ساز انقلاب ۱۳۵۷ می‌داند (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۲۹). تأکید اسکاچپول بر تأثیر ایدئولوژی شیعه در انقلاب ایران، تا حدودی متمایزکننده نظریه وی از سایر پژوهشگرانی است که صرفاً به عوامل اقتصادی توجه داشته‌اند. حاجی یوسفی تحصیل دار بودن دولت پهلوی دوم را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد و با تأکید بر عوامل درونی استدلال می‌کند که مفهوم‌سازی دولت ایران به عنوان یک دولت تحصیل دار می‌تواند در فهم استقلال دولت پهلوی دوم و مداخله گسترده آن در اقتصاد یاری رساند ولی کافی نیست؛ چراکه علاوه بر تحصیل دار بودن، شاه قدرت تصمیم‌سازی را نیز به صورت انحصاری در اختیار خود داشت (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۶۸). در کتاب مسائل نفت ایران (میرترابی، ۱۳۸۴)، مقالات «دولت رانتیر و سرمایه‌داری صنعتی در ایران» (ملکی، ۱۳۸۲)، «چیستی و کاستی نظریه دولت

رانتیر» (شریعتی، ۱۳۸۶) و «نگاهی به پدیده رانت و رانت‌جویی» (اسحاقی، ۱۳۸۴) نیز به تأثیر درآمدهای نفتی بر دولت پهلوی پرداخته شده است. اما هیچ‌یک به این پرسش اساسی پاسخ نداده‌اند که اگر صرف اتکا به درآمدهای معدنی و نفتی موجب استقلال دولت پهلوی از جامعه، خودمختاری و درنهایت غیردموکراتیک شدن سرشت و ساختار آن در دهه‌های چهل و پنجاه شده است، پس چرا در بخش اعظم تاریخ ایران، با آنکه از درآمدهای هنگفت رانت خبری نیست، شاهد جدایی دولت و جامعه و خودکامگی دولت هستیم؟ چرا در کشورهایی مانند نروژ و مکزیک، که آنها نیز در زمره دولت‌های رانتیر هستند، شاهد فرایندهای متفاوتی هستیم؟ اساساً تفاوت‌های مشهود در نظام‌های سیاسی کشورهای نفتی و میزان دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن آنها با چه مؤلفه یا مؤلفه‌هایی قابل توضیح است؟ از سوی دیگر، پژوهشگرانی مانند فولر (۱۳۷۳)، شریف (۱۳۸۱) و سریع‌القلم (۱۳۸۶) نیز که به فرهنگ سیاسی در ایران و اجزاء و وجوه آن پرداخته‌اند از نقش و تأثیر درآمدهای نفتی در بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی سخنی نگفته‌اند.

### کاستی‌های نظریه‌های اقتصادی دولت و تلاش‌های نوآورانه

مارکسیسم، نظریه‌های وابستگی، نظام جهانی و دولت رانتیر همگی در چارچوب اقتصاد سیاسی<sup>۱</sup> قرار دارند. رهیافت اقتصاد سیاسی یک روش مطالعه علمی پدیده‌های اجتماعی است. این رهیافت بر اهمیت عوامل اقتصادی و تأثیر آنها در شکل دادن به پدیده‌های سیاسی و اجتماعی تأکید دارد. اقتصاد سیاسی شاخه‌ای از علوم اجتماعی است که قوانین مربوط به تولید و توزیع درآمد و ثروت و اثرات آن را در مراحل مختلف رشد و توسعه جامعه بشری بررسی می‌کند (علوی‌تبار، ۱۳۸۸: ۱۷۶). مایکل تود/رو اقتصاد سیاسی را «بررسی جریان‌های اجتماعی و نهادی که از طریق آنها گروه‌های معینی از طبقات سرآمد اقتصادی - سیاسی، تخصیص منابع تولیدی را در حال و آینده و درجهت منافع خود کنترل می‌کنند» می‌داند (تودارو، ۱۳۶۴: ۴۰).

سنت اقتصاد سیاسی بر اندیشه کارل مارکس<sup>۱</sup> بسیار تأثیر داشت. کانون اندیشه مارکس «کار» و «تولید» است. مارکس منشأ همه ساختارهای جوامع انسانی، سرشت نهادی، اشکال هنر و فرهنگ و ایده‌ها و ارزش‌ها را به خصایص قوای تولیدی‌ای که آدمیان دارند ارجاع می‌دهد (وود، ۱۳۸۷: ۱۰۱). به نظر او دولت محصول مبارزه طبقاتی و ابزار سلطه طبقه حاکم است. «دولت چیزی جز کمیته‌ای برای مدیریت امور عمومی طبقه بورژوازی نیست.» (Marx, 1977: 223). دولت، نماینده منافع یک طبقه است و نه مدافع منافع عمومی. در مارکسیسم روابط تولیدی، بنیاد واقعی است و روبناهای حقوقی و سیاسی براساس آن پدید می‌آیند؛ از این رو دولت، برخاسته از خواست آگاهانه انسان نیست. دولت بازتاب مبارزه‌ای طبقاتی است که در سطح زیربنای اقتصادی جامعه به وقوع می‌پیوندد (وینسنت، ۱۳۷۶: ۲۳۷). این تلقی از رابطه سیاست و فرهنگ با اصلاحاتی از سوی برخی مارکسیست‌ها مانند آنتونیو گرامشی<sup>۲</sup>، لویی آلتوسر<sup>۳</sup> و مکتب انتقادی روبه‌رو شده است.

گرامشی با تأکید بر استقلال اندیشه‌ها و فعالیت سیاسی به‌عنوان اموری مجزا از زیربنای اقتصادی، مفهوم کلیدی هژمونی را برای توصیف روابط سلطه‌آمیز غیرمشهود، توجیه‌پذیر و توأم با رضایت سرمایه‌داری به کار برد. هژمونی به شیوه‌ای اشاره دارد که به‌وسیله آن، طبقه مسلط از طریق وعده‌ها و اتحادهایی با برخی از بخش‌های طبقات فرودست و دلسرد کردن دیگران، رضایت مردم را به حکومت خود جلب و آن را در یک تشکل اجتماعی باثبات حفظ می‌کند. در جامعه مدنی ایدئولوژی به شیوه‌ای در اشکال عمومی زندگی تجلی می‌یابد که برای مردم به یک حس عمومی مسلم و بدیهی تبدیل می‌شود. موضوع قدرت و نزاع، نه تنها در روابط طبقاتی بلکه در همه روابط جامعه مدنی وجود دارد. بنابراین می‌توان گرامشی را نخستین نظریه‌پرداز سیاست فرهنگی نامید (نش، ۱۳۸۸: ۲۵). آلتوسر نیز با گنجانیدن ایدئولوژی و سیاست در نظریه خود، سطح تحلیل مارکسیستی را از تنگنای نگاه تک‌خطی و اُرتدکس‌رهایی بخشید. به نظر او مشکل مارکسیسم اُرتدکس این است

1. Karl Marx

2. Antonio Gramsci

3. Louis Althusser



که نقش ایدئولوژی و سیاست را از تحلیل‌های اجتماعی به‌کلی زدوده است و آنها را فقط بازتاب شرایط اقتصادی می‌داند. به‌نظر آلتوسر اقتصادگرایی نوعی تقلیل‌گرایی است که توان تبیین بسیار کمی دارد و جایگاه ایدئولوژی و دولت را نادیده می‌گیرد. به عقیده وی، روبناهای جامعه سرمایه‌داری یعنی ایدئولوژی و سیاست، تنها مبنای اقتصادی را بازتاب نمی‌دهند، بلکه از خودمختاری نسبی برخوردارند (بشیریه، ۱۳۷۳: ۲۷). مکتب انتقادی نیز به مفعول ماندن حوزه مطالعات فرهنگی، فرایندهای فرهنگی و زندگی روزمره در سنت مارکسیسم و اندیشه‌های مارکس نقدهایی وارد کرده است. نگرش انتقادی مکتب فرانکفورت، ملهم از آثار اولیه مارکس و همچنین دیالکتیک هگل است (فادری، ۱۳۸۰: ۱۱۱). به‌نظر مکتب انتقادی، مارکسیسم سنتی با تلقی فرهنگ به‌عنوان بخشی از روبنا و تابعی از نهاد اقتصاد، عملاً فرهنگ را از کانون توجه خود به حاشیه رانده است. مارکسیسم انتقادی با تأکید بر استقلال نسبی فرهنگ و تلقی آن به‌عنوان پدیده‌ای مؤثر در شکل‌گیری و جهت‌یابی روابط اقتصادی و سیاسی و نه امری تبعی و وابسته به آنها، باب جدیدی در ضرورت طرح مطالعات فرهنگی گشود. فرهنگ نه وابسته و نه مستقل بلکه در چارچوب ارتباطات گسترده و متقابل با اقتصاد، سیاست و سایر نیروهای اجتماعی، در پهنه جامعه عمل می‌کند (شرف‌الدین، ۱۳۸۷: ۵۷). نظریه نظام جهانی نیز اساساً نظریه‌ای اقتصادی و در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی قرار دارد اما به‌نظر امانوئل والرستین<sup>۱</sup> فرهنگ مهم‌ترین راه‌حل تناقضات اقتصادی نظام جهانی است. وی فرهنگ را «رزم‌گاهی ایدئولوژیک برای منافع متضاد در چارچوب این نظام تاریخی» می‌داند و در بیان کارکرد آن می‌افزاید: «فرهنگ یا نظام اعتقادی این نظام جهانی سرمایه‌داری، حاصل کوشش‌های تاریخی جمعی ما برای کنار آمدن با تناقضات، ابهام‌ها و پیچیدگی‌های واقعیات اجتماعی - سیاسی این نظام خاص است.» بنابراین، فرهنگ درصدد توجیه نابرابری‌ها و تناقضات است. (والرستین، ۱۳۷۷: ۲۳۸). اگرچه والرستین به فرهنگ به‌عنوان راه‌حلی برای از بین بردن تناقضات نظام جهانی توجه دارد، در تبیین نظام جهانی، نقش مسائل اجتماعی،

فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک را نادیده می‌گیرد. چنان‌که کنت والتز<sup>۱</sup> بر اولویت مؤلفه‌های اقتصادی در نظریه والرستین تأکید دارد (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۴) و رونالد رابرتسون<sup>۲</sup> می‌گوید: عوامل تبیین‌گر در نظریه والرستین بیشتر مادی و عینی هستند حتی هنگامی که او به توضیح بی‌تعادلی و تنازع و یا به گوناگونی و پیوستگی فرهنگی می‌پردازد (رابرتسون، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

نظریه دولت رانتیر نیز در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی منابع درآمد دولت یا خاستگاه آنها را عامل تعیین‌کننده سرشت دولت می‌داند. به عبارت دیگر در اینجا نیز دترمینیسم اقتصادی<sup>۳</sup> آشکارا دیگر وجوه تعیین‌کننده سرشت دولت از جمله فرهنگ را به حاشیه می‌راند. نظریه دولت رانتیر به مثابه نظریه‌ای جهانشمول مدعی تبیین هر دولت متکی به رانت اعم از نفت، منابع طبیعی و کمک‌های خارجی است. در این نظریه به‌عنوان متغیر مستقل بر منابع مالی دولت و نه حتی مقوله‌های کلان اقتصادی تأکید می‌شود. به این ترتیب نظریه دولت رانتیر در مقایسه با دیگر نظریه‌های اقتصادی درباره دولت، درجه محدودتری از بررسی تأثیر یک متغیر اقتصادی بر پدیده‌های غیراقتصادی را در برابر پژوهشگران قرار می‌دهد.

نسبت به نظریه دولت رانتیر از زوایای متفاوتی انتقاد شده است. دامنه این انتقادات از به‌کارگیری گسترده و بی‌حدومرز این نظریه برای تحلیل شرایط جوامع دارای منابع طبیعی آغاز و تا نقد برخی از مفروضه‌های بنیادی آن ادامه می‌یابد. یکی از این مفروضه‌ها «اثر مالیات‌گیری»<sup>۴</sup> و همبستگی میان مالیات‌گیری و پاسخ‌گویی دولت است. مایکل هرب این پیوند را تجربه‌ای در اروپا، آن‌هم در یک دوره زمانی خاص می‌داند و می‌نویسد: در دیگر مناطق و دیگر دوره‌های زمانی به‌ویژه در عصر کنونی لزوماً چنین پیوندی وجود ندارد (میرترابی، ۱۳۸۷: ۳۳). جان واتربری هم معتقد است فشار برای مالیات‌گیری در خاورمیانه به شورش‌هایی منجر شده اما این بدین معنا نیست که تحمیل بار مالیات از جانب حکومت به مردم به تحریک

- 
1. k.n. Waltez
  2. Ronald Robertson
  3. Economic Determinisme
  4. Taxtion effect

تقاضای آنها از حکومت برای دموکراتیزه شدن انجامیده باشد (waterbury, 1994: 29). برخی از پژوهشگران نیز با اشاره به آثار مثبت افزایش درآمدهای نفتی بر سطح رفاه و آموزش گفته‌اند رابطه قاطعی میان رانتیریسیم نفتی و ممانعت از دموکراسی وجود ندارد (میرترابی، ۱۳۸۷: ۳۳).

دسته دیگری از انتقادها به نظریه دولت رانتیر با عطف توجه به تجربه‌ها و آزموده‌های متفاوت کشورهای صاحب نفت به عمل آمده است. زیرا این کشورها با وجود داشتن شباهت‌هایی در دهه‌های اخیر با یکدیگر، در ثبات و بی‌ثباتی، فساد، دموکراسی و اقتدارگرایی، زوال و بقای رژیم‌های سیاسی و نتایج اتکا به درآمدهای نفتی تفاوت‌هایی داشته‌اند. این درحالی است که بهره‌مندی نروژ از درآمدهای نفت در چهار دهه اخیر نتایج کاملاً متفاوتی با آنها به بار آورده است (کارل، ۱۳۸۸: ۳۲۹-۲۸۹). پویش‌های سیاسی متفاوت در کشورهای نفتی، در پژوهش‌های دیگر نیز تأیید شده است (میرترابی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۰۰).

کاستی‌های نظری و تجربه‌هایی که ابطال‌کننده یا دست‌کم تضعیف‌کننده نتایج نظریه دولت رانتیر هستند، برخی از محققان را به برگزیدن «رویکرد نهادگرا» برای توضیح آثار رانت بر زندگی سیاسی و اجتماعی در کشورهای نفت‌خیز سوق داده است که میرترابی از جمله این افراد است (۱۳۸۷: ۴۱-۳۷). کارل هم از منظر این رویکرد علت اصلی تفاوت تجربه نروژ با دیگر کشورهای نفتی را در «دولت‌مندی» این کشور و مزایای ساختار اداری کاملاً نهادینه‌شده و کمتر سیاسی‌شده نروژ برای استفاده از گنج نفت می‌داند (کارل، ۱۳۸۸: ۳۲۹-۳۱۹). کارلر بوا نیز با اشاره به اینکه «نفت یا دیگر ثروت‌های معدنی خودبه‌خود به اقتدارگرایی منجر نمی‌شود در جملات ذیل گرایش‌های نهادگرایانه خود را آشکار می‌کند. او می‌نویسد: نفت یا دیگر ثروت‌های معدنی خودبه‌خود به اقتدارگرایی منجر نمی‌شود... کشور دموکراتیکی که در آن نفت کشف می‌شود... اگر نهادهایی را پابرجا نگاه دارد که ثروت تازه به دست آمده را منصفانه میان مردم توزیع کند و نگذارد اقلیتی کوچک منابع جدیدالاکتشاف را به انحصار خود درآورند، دیکتاتوری در کار نخواهد بود... برعکس در جوامع اقتدارگرا یا دارای دموکراسی ضعیف، کشف منابع طبیعی ضربه‌ای مرگبار خواهد بود. خواص سیاسی و اقتصادی موجود، آزاد از قید هر گونه

سازوکار کنترل، تنها کسانی خواهند بود که از آن ثروت‌های طبیعی منتفع شوند (بوا، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

نهادگرایی در تعدیل رویکردهای یک‌سویه اقتصادی مفید است. به‌ویژه اینکه نقطه تمرکز تحلیل و تبیین را از یک مقوله اقتصادی به نهاد منتقل می‌کند. اما نگرش‌های سنتی و مضیق به نهاد نیز می‌تواند به مانعی بر سر راه شناخت سرچشمه‌های فرهنگی استقلال دولت از جامعه و اقتدارگرایی تبدیل شود. زیرا اقتدارگرایی بیش از آنکه با ساختار متمرکز یا غیرمتمرکز نهاد دولت ارتباط داشته باشد، به نوع رژیم سیاسی مربوط می‌شود. در صورتی که نهادگرایی به‌عنوان موضوع مطالعه به ترتیبات رسمی - قانونی و به‌عنوان روش بر ویژگی‌های قانونی - رسمی اکتفا کند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۸۸-۸۵) بیش از حد «دولت‌محور» شده، از جامعه و فرهنگ سیاسی غافل می‌شود. اما نهادگرایی در تعریف موسع خود بسیار راهگشاست. زیرا نهادها مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، رویه‌ها و امور روزمره هستند که مواردی غیررسمی اما جاافتاده در فرهنگ هستند (March, Olson, 1984: 6-21). نهادها الگوهایی از فعالیت هستند که تداوم و ارزش آنها به خودشان متکی است. در این معنا فرهنگ نیز یک نهاد است. عمل انسان به‌طور اساسی از نهادهایی تأثیر می‌پذیرد که به‌وسیله افراد به‌وجود می‌آیند. فرهنگ به‌عنوان یک نهاد زمانی که مستقر می‌شود سرشتی تأثیرگذار و پایدار پیدا می‌کند که به‌سادگی نمی‌توان آن را خنثی کرد (اونیل، ۱۳۸۶: ۲۰). از این قرار فرهنگ اثر عمیقی بر شیوه اجرای کارویژه‌های دولت به‌جای می‌گذارد. همچنان‌که دولت نیز به‌نوبه خود بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد. از دیگر مزایای نهادگرایی تأکید بر تأثیر ویژگی‌های بومی بر سرشت نهاد و پرهیز از ارائه الگوهای نظری کلان و پیچیدن نسخه‌های ازپیش‌آماده است. از این منظر صرف درآمدهای نفتی، تعیین‌کننده سرشت دولت نیست بلکه این سرشت دولت است که در چگونگی بهره‌برداری از درآمدهای نفتی تأثیرگذار است. زمانی که به فرهنگ به‌عنوان یک نهاد، که بسی ریشه‌دارتر از نهادهای سیاسی و اقتصادی است، نگریسته شود دولت نیز به‌نوبه خود از فرهنگ تأثیر می‌پذیرد و البته بر آن تأثیر می‌گذارد.

## رانت ابزار بازتولید تبعیت

درباره نسبت فرهنگ و سیاست سه دیدگاه وجود دارد: نخست، فرهنگ‌گرایان که فرهنگ را بن‌مایه تمامی کنش‌های اجتماعی از جمله سیاست تلقی می‌کنند. دوم، پژوهشگرانی که اولویت را به جامعه داده و فرهنگ را مخلوق آن یا بخش‌هایی از آن مثل سیاست می‌دانند و از جامعه‌شناسی سیاسی فرهنگ سخن می‌گویند. سوم، طرفداران «اندرکنش» یا رابطه متقابل که فرهنگ و سیاست را در کنش و واکنش نسبت به یکدیگر بررسی می‌کنند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۷۲). در این دیدگاه ساخت سیاسی (دولت) و فرهنگ سیاسی دارای رابطه متقابل بوده و یکدیگر را بازتولید می‌کنند. حفظ و استمرار یک نظام سیاسی، نیازمند فرهنگ سیاسی متقارن و متناظر با آن است. هماهنگی میان فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی موجب ثبات سیاسی می‌شود؛ از این رو هر نظام سیاسی، متضمن الگوی خاصی از جهت‌گیری‌ها به‌سوی کنش‌های سیاسی است. نظام‌های سیاسی برای این منظور نهادها و مؤسساتی ایجاد می‌کنند که به فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری پردازند (میری، ۱۳۷۸: ۷۶). درباره نحوه و حدود دخالت دولت در فرهنگ نیز می‌توان به دو رویکرد متفاوت اشاره کرد. رویکرد نخست ناظر بر تصدی‌گری تمام‌عیار دولت بر فرهنگ است. در این رویکرد، امور فرهنگی و برنامه‌ریزی‌های مربوط به آن، در اختیار دولت است و دولت نمادها و ایستارهای فرهنگی مورد نظر خود را به جامعه عرضه و تحمیل می‌کند. رویکرد دوم، فرهنگ را مقوله‌ای سیال و متکثر دانسته و به آزادی عمل فعالیت‌های فرهنگی باور دارد. دولت در این رویکرد نه متصدی بلکه ناظر و حامی فرهنگ است.

هرچند به‌طور معمول رابطه فرهنگ و سیاست دوسویه و متقابل است، اما دولت‌های نفتی به‌دلیل بهره‌مندی از رانت و در اختیار داشتن ابزارهای لازم می‌توانند تأثیر محوری و بنیادی بر فرهنگ سیاسی داشته باشند. در دولت‌های نفتی، با توجه به انحصار منابع عظیم رانت، دولت می‌تواند به تصدی‌گری فرهنگ جامعه پرداخته، با در اختیار گرفتن امور فرهنگی و برنامه‌ریزی‌های مربوط به آن تلاش کند نمادها و ایستارهای فرهنگی تبعی را بازتولید کند. در فرهنگ سیاسی تبعی فرد منفعل یا تابع، از وجود نظام سیاسی آگاهی دارد اما رابطه او با نظام سیاسی و

برون‌دادهای نظام، یک‌طرفه است. به عبارت دیگر فرد در درون‌دادهای نظام سیاسی نقشی و از خود به‌عنوان «بازیگر» در امور سیاسی تصویری ندارد. در این فرهنگ به‌طور کلی فرد در سمت برون‌دادهای نظام (تصمیم‌ها و سیاست‌ها) قرار می‌گیرد (Almond and Verba, 1963: 16-17). اما صرف در اختیار داشتن رانت و منابع درآمدی حاصل از آن به تلاش دولت برای تابع ساختن فرهنگ، تصدی‌گری و تحمیل ارزش‌ها و در یک کلام بازتولید فرهنگ سیاسی متناسب با نیازهای دولت رانتیر نمی‌انجامد. در پیشینه جوامع باید فرهنگ و ساختارهای سیاسی اقتدارگرایانه و تبعی‌قدرتمندی وجود داشته باشد تا درآمدهای نفتی در خدمت بازتولید آنها قرار گیرد. بدون این پیشینه یا در وجود ضعیف آن، درآمدهای حاصل از رانت می‌توانند تأثیر متفاوتی داشته باشند. همچنان‌که این درآمدها در کشورهای نروژ، کانادا و انگلیس به تعمیق توسعه و دموکراسی و در کشورهای مکزیک، ونزوئلا و ترینیداد دست‌کم در مقطعی به گسترش دموکراسی کمک کرده‌اند (میرترابی، ۱۳۸۷: ۲۴۲-۲۰۹). بر این اساس می‌توان گفت تنها در برخی از دولت‌های رانتیر «یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته در باب سیاست وجود دارد که نظام سیاسی آن را تنظیم و هدایت می‌کند، ساخت و معنا می‌دهد و با تأسیس سازمان‌های آموزشی، تبلیغاتی و تربیتی، به جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری کمک می‌کند.» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۴). در این دولت‌ها «فرهنگ نیز به‌عنوان بخشی از حوزه برنامه‌ریزی و اقدام، از مجاری خاص تصمیم‌سازی عبور می‌کند و مطابق الگوی نهادی معین، در فرایند تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد و در نهایت از طریق سازمان اجرایی ویژه‌ای در بستر عمل جریان پیدا می‌کند.» (اکبری، ۱۳۸۲: ۱۱).

دولت رانتیر برای تحکیم و تداوم پایه‌های تسلط خود بر جامعه نیازمند بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی و ترویج ویژگی‌های آن همچون اقتدارگرایی و حامی‌پروری است. برای تأمین این منظور، دولت از ابزارها و عواملان گوناگون مانند نظام آموزشی عمومی، مراکز فرهنگی دولتی و رسانه‌های جمعی برای جامعه‌پذیری سیاسی و القای فرهنگ سیاسی تبعی بهره می‌گیرد. اقتدارگرایی<sup>۱</sup> رژیم است که از

طریق ایجاد ساخت عمودی و یک‌جانبه به اعمال قدرت می‌پردازد. در فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه و مبتنی بر آمریت، قدرت پدیده‌ای رمزآلود تلقی می‌شود. حاکم موجودی برتر، قهرمان‌گونه و بی‌همتاست. از این رو، تسلیم‌پذیری در مقابل قدرت برتر، قاعده اساسی است. گره همه مشکلات به‌وسیله نماد پدری حکومت باز می‌شود. احساس وجود فاصله میان مردم و حکومت موجب پیدایش ترس و بیگانگی می‌شود. در چنین شرایطی فرد می‌کوشد از طرق مختلف، به حریم قدرت دسترسی پیدا کند تا بتواند امنیت فردی خود را تأمین کند (شریف، ۱۳۸۱: ۲۸-۲۷).

دولت رانتیر با توزیع رانت بین اشخاص بانفوذ و گروه‌های خاص، حامیانی برای خود دست‌وپا می‌کند. حامی پروری یا کلاینتالیسم<sup>۱</sup> رابطه‌ای ساختاری بین حامی<sup>۲</sup> و پیرو<sup>۳</sup> است. حامی از کلمه اسپانیایی پاترون به معنی بالادست یا فرد صاحب قدرت گرفته شده است. پیرو یا کارگزار به معنای عامل زیردست است؛ کسی که به حامی خود خدمت می‌کند و در مقابل، منافع اقتصادی و سیاسی می‌برد (کلایو، ۱۳۸۰: ۵۸). نظام‌های حامی‌پرور چند پیش شرط دارند که عبارتند از:

۱. وجود منابع مالی قابل کنترل توسط یک یا چند گروه خارج از قدرت دولت مرکزی؛
۲. کنترل‌کنندگان این منابع باید قانع شوند که برای حفظ آن، از کارگزاران خود حمایت و بخشی از درآمدهای خود را به آنها اختصاص دهند؛
۳. منابع مالی، منحصراً در کنترل دولت باشد نه کارگزار یا پیرو؛
۴. نبود یک نظام اطلاع‌رسانی شفاف و نیز نبود فرصت‌های برابر سیاسی و اقتصادی برای همه (علمداری، ۱۳۷۷: ۱۲-۱).

### بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی در دولت رانتیر پهلوی

ایران از سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) در ردیف دولت‌های رانتیر درآمد. از این پس، نفت

---

1. Clientalism  
2. Patron  
3. Client

همواره سهمی بیش از چهل درصد در درآمدهای دولت ایران داشت (Mahdavi, 1970: 455). دو دهه چهل و پنجاه شمسی با شکل‌گیری اقتدارگرایی در ایران نیز مصادف است. اما پرسش اساسی این است که صرف هم‌زمان شدن افزایش خودمختاری دولت و صعود اقتدارگرایی در ایران با تبدیل شدن نفت به مهم‌ترین منبع تأمین درآمدهای دولت برای برقراری روابط علت و معلولی بین آنها کافی است؟ بی‌تردید این درآمدها در تأمین استقلال دولت از جامعه و خودمختاری آن نقش داشتند، اما تنها وجود پیشینه درازی از فرهنگ سیاسی تبعی و دوره فراخی از خودکامگی و استبداد در ایران، می‌توانست زمینه‌های بازتولید آنها را از سوی دولت پهلوی فراهم کند.

بیشتر نویسندگان و پژوهشگرانی که درباره خلق و خو (جمالزاده، ۱۳۴۵؛ بازرگان، ۱۳۴۶)، زبان در کاربرد اجتماعی و زندگی روزمره (بی‌من، ۱۳۸۱: ۳۶) و فرهنگ سیاسی ایرانیان (لمبتون، ۱۳۷۱: ۱۰۵؛ بشیریه، ۱۳۷۵: ۲۶؛ بشیریه، ۱۳۷۸: ۷۹؛ فولر، ۱۳۷۱: ۲۸-۲۷؛ ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷۱؛ ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۱۶-۸۵؛ شریف، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۲۵؛ مصلی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۷۷؛ علم، ۱۳۸۷) مطالعه کرده‌اند بر وجود ویژگی‌های سلطه‌پذیری و سلطه‌جویی، تقدیرگرایی، قداست قدرت، آمریت، پدرسالاری و ارادت‌سالاری در فرهنگ سیاسی ایران اتفاق نظر دارند. محمود سریع‌القلم که در دهه هشتاد شمسی تحقیق جدیدی درباره فرهنگ سیاسی ایران انجام داده است در نخستین سطور نتیجه‌گیری تحقیق خود می‌نویسد: «نکته شگفت‌انگیز تحقیق پیرامون فرهنگ سیاسی ایران، تداوم ویژگی‌های اصلی این فرهنگ طی چند قرن تاریخ کشور است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۶۵). این فرهنگ و ویژگی‌های آن در روابطی دوسویه از نهاد خانواده به فرد انتقال یافته، در زبان و زندگی روزمره و روابط اجتماعی و سیاسی او ظاهر و با بازتولید آنها در ساختار سیاسی تثبیت و تحکیم شده است. آنچه دولت پهلوی را در استقلال از جامعه موفق داشت، بازتولید این ویژگی‌ها بود نه صرف کسب درآمدهای نفتی. درآمدهای سرشار البته به افزایش میزان موفقیت این پروژه کمک کردند.

به گفته زونیس، شاه چون از قداست رهبری نزد ایرانیان به‌خوبی مطلع بود از کوشش برای تجدید روابط سلسله‌مراتبی شاه و رعیت دریغ نمی‌کرد. درواقع



گرایش شاه به تجدید فرمانروایی مطلق کوروش و داریوش، متکی به غرایز ریشه‌داری بود که ساختار روانی ایرانیان را تشکیل می‌داد (افضلی: ۱۳۸۸، ۱۹۷). شاه خود را بزرگ‌ترین پادشاه دوران شاهی ایران می‌دانست. پادشاهی که مأموریت الهی دارد و خداوند راهنمای همیشگی اوست، پادشاهی که کلاً به آریایی‌ها و ملت ایران تعلق دارد (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۱۴). در اشاره به همین موضوع و با استناد به نشانه‌ها، پژوهشگری می‌نویسد: «در دهه ۱۹۷۰ به‌نظر می‌رسید که نماد رسمی شاهنشاهی ایران که روی سکه‌ها، تمبرها و پرچم کشور نقش بسته بود، جان گرفته است. این نماد، تصویر شیری بود که شمشیری به‌دست داشت و قسمتی از یک خورشید تابان را که بخش دیگر آن همچنان می‌درخشید، پوشانده بود. در واقع شاه می‌درخشید.» (جاهدپری، ۱۳۸۴: ۱۹۷).

شاه برای دوام سلطنت خود با ادعای ظل‌الله بودن سعی می‌کرد مردم را به اطاعت از خود وادارد و از طغیان و عصیان آنها جلوگیری کند. «تصویر شاه، زینت‌بخش کتاب‌های درسی، منازل، مغازه‌ها، مدارس و ساختمان‌های عمومی بود و احترام ترس‌آلود به شاه از طریق سازمان‌ها، دیوان‌سالاری، تقویت ارتش، ساواک و با نصب مجسمه‌های وی در میدانی تهران و شهرستان‌ها تضمین می‌شد و این القائات، چهره‌ای از شاه ارائه می‌داد که هیبت، عظمت و قداست او را به‌عنوان شخصیتی با «فره ایزدی» در نزد مردم افزایش می‌داد.» (میری، ۱۳۷۸: ۷۹). او مدعی بود از سوی خدا برای انجام یک رسالت انتخاب شده است. شاه در کتاب «مأموریت برای وطن» می‌نویسد: «از شش سالگی اعتقاد پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده و خواهد داد.» به‌نظر وی، جان سالم به‌در بردن از ترور بهمن ۱۳۲۷ و «معجزه بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲»، نشانه حمایت پروردگار از او و دوام سلطنتش بود (پهلوی، ۱۳۴۹: ۹۰-۸۶). در مجموع در دوران سلطنت محمدرضاشاه، حاکمیت بلامنازع وی و سلطه همه‌جانبه نظام سیاسی، هویت خاصی به فرهنگ سیاسی مردم داده بود که از طریق اسطوره‌هایی همچون: «سلطنت، موهبتی الهی است»، «خدا، شاه، میهن» و تکیه بر ناسیونالیسم افراطی و نمادهایی چون «تاج، تخت، سلطنت» نمایان می‌شد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷۲). شاه تلاش داشت با بازتولید فرهنگ سیاسی ایرانیان به تحکیم پایه‌های اقتدار خود

بپردازد.

شاه از اواسط دهه ۱۳۳۰ به تدریج همه جنبه‌های عمده سیاست‌گذاری را به انحصار خود درآورد. نقش برجسته شاه در تصمیم‌گیری‌ها، از استقلال ارگان‌های دولتی می‌کاست. از این زمان، نخست‌وزیران را شاه برمی‌گزید و مجلس با وجود حقوقی که در قانون اساسی داشت بر انتخاب‌های او مهر تأیید می‌زد. افزون بر اینها، دولت از طریق احزاب وابسته به خود و از طریق فدراسیون‌های اتحادیه‌ها و شورای عالی اصناف که به وسیله وزارت‌های کار و کشور اداره می‌شد، اتحادیه‌های کارگری و صنفی را نیز کنترل می‌کرد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۷۳-۲۶۸). استبداد به تدریج به تمامی جنبه‌های خلقی و نگرش سیاسی شاه سرایت کرد. *اسدالله علم* در خاطرات خود به سخنان شاه در جلسه فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین اشاره کرده و می‌نویسد: «شاه گفت: نقش نیروهای مسلح نه در صحنه سیاسی بلکه در وفاداری مطلق به شاه است، رئیس مملکت حق نهایی تصمیم‌گیری را دارد و هیچ‌کس نباید حرفی برخلاف حرف او بزند، نیروهای مسلح صرفاً باید از فرامین او بی‌چون و چرا اطاعت کنند... در این کشور، منم که حرف آخر را می‌زنم...» (علم، ۱۳۷۱: ۵۳۰).

*فریدون هویدا* نیز درباره نظام تصمیم‌گیری در این دوره می‌نویسد: «روش زمامداری شاه به گونه‌ای بود که اکثر تصمیم‌ها را شخصاً می‌گرفت و به همین دلیل، چنان جوی به وجود آمده بود که هیچ‌کس حتی نزدیک‌ترین مشاورانش هم جرئت انتقاد از او را به خود نمی‌دادند و وزرای کابینه نیز برای آنکه از خشم شاه در امان بمانند، در موارد متعدد ترجیح می‌دادند هر مسئله‌ای را هر قدر هم ناچیز و پیش‌پافتاده باشد، قبلاً به اطلاع او برسانند» (هویدا، ۱۳۶۵: ۸۵).

*ژنرال هایزر* که در بحبوحه انقلاب اسلامی برای کمک به حفظ انسجام ارتش به ایران آمد در خاطرات خود می‌نویسد: «شاه تمام تصمیمات را، حتی اگر کوچک هم بود، خود می‌گرفت. این تصمیمات حتی شامل آن دسته از مطالبی نیز می‌شد که در اغلب سازمان‌های نظامی دنیا به وسیله سرهنگ دوم یا سرهنگ‌ها گرفته می‌شود» (هایزر، ۱۳۶۵: ۶۳). به این ترتیب می‌توان گفت: «تصمیم‌گیری در دولت مطلقه شاه در امور دفاعی و نظامی، سیاست خارجی و قراردادهای نفتی حتی در جزئیات

یکسره در اختیار شاه بود. در امور داخلی نیز او تعیین‌کننده خط‌مشی، سیاست‌ها و اصول بود و هر زمان که اراده می‌کرد نسبت به تغییر یا توقف آنها درنگ نمی‌کرد» (سینایی، ۱۳۸۴: ۵۱۱).

تداوم اقتدارگرایی و تحکیم پایه‌های آن نیازمند ایجاد شبکه حامی - پیرو بود. در دوران پهلوی، حامی‌پروری به دو گونه شخصی و ساختاری ایجاد شد. شاه از سویی با برگزیدن رجال و افراد ناتوان و بی‌ریشه سعی در فراهم کردن کارگزاران حکومت داشت و از سوی دیگر، با از میان برداشتن طبقات و سازمان‌های مستقل، متنفذ، سنتی و ایجاد احزاب دولتی تلاش داشت از میان گروه‌های جدید و اقلیت‌های دینی که مشتاقانه یا به‌ناچار خواهان تن دادن به پیروی از قدرت بودند حامیان و پایگاه‌های تازه‌ای برای خود ایجاد کند. در اواسط دهه ۱۳۳۰ برای رشد هرچه بیشتر شبکه حامی - پیرو در جامعه، احزاب دولتی ایجاد شد. این احزاب در تقابل با احزاب سیاسی مستقل و مردمی و غالباً در غیاب آنها و در هنگام رکود و توقف فعالیت‌های حزبی به‌وجود آمدند. شاه درحالی‌که تلاش داشت منکر نقش خود در ایجاد احزاب شود می‌نویسد: «بعضی از افراد به ما انتقاد می‌کنند به این عنوان که این دو حزب از طرف مردم بنیانگذاری نشده و از طرف مقامات عالی‌ه کشور تحمیل گشته‌اند. حتی برخی از بدبینان مدعی هستند که این احزاب، دست‌نشانده مقام سلطنت و دولت هستند. این اشخاص به انگیزه اصلی تشکیل احزاب در کشوری مانند ایران که تازه در مسیر پیشرفت و ترقی افتاده است دقت نکرده‌اند. در کشور ما با وجود مساعی روزافزونی که پدرم در امر تعلیم و تربیت و توسعه فرهنگ داشت و پیشرفت‌هایی که در این امر در دوران سلطنت من به‌عمل آمده، هنوز بسیاری از افراد مردم بی‌سواد هستند به‌علاوه هنوز مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ما تازگی دارد و در کشوری که سنن ملی در طرز زندگانی و سنخ فکر مردم تأثیر عمیق دارد، فکری از این سخیف‌تر نیست که تصور شود ممکن است احزاب سیاسی ما یک‌باره از میان مردم و به‌دست مردم به‌وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند» (پهلوی، ۱۳۴۹: ۳۳۶-۳۳۷).

باین‌حال این احزاب دولتی نیز در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ منحل و حزب رستاخیز تشکیل شد. هدف از تشکیل حزب رستاخیز، ایجاد نهادی فراگیر و توده‌ای برای

تحت پوشش قرار دادن همه گروه‌های اجتماعی و بسیج آنها در جهت خواسته‌های دولت بود. از این رو بخش عمده‌ای از فعالیت‌های این حزب مصروف تشدید نفوذ دولت بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری، روستاییان و جلب وفاداری آنها شد (سینایی، ۱۳۸۴: ۵۱۰).

ترویج اقتدارگرایی و حامی‌پروری فردی و ساختاری با تبلیغ شاه‌پرستی و اسطوره‌سازی و باور ظل‌اللہی پادشاه مصداق و سمت‌وسوی خود را می‌یافت. یکی از مهم‌ترین هدف‌هایی که قوانین و مقررات فرهنگی دوران پهلوی بر پایه آن سامان یافت، ترویج شاه‌پرستی بود. در دوران محمدرضاشاه اقدامات فراوانی در راستای بزرگداشت سلطنت پهلوی انجام گرفت: تغییر تاریخ رسمی از هجری شمسی به شاهنشاهی و جشن‌های سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ و برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰. هدف از این اقدامات، زنده کردن افتخارات کهن و تازگی بخشیدن به شکوه و جلال شاهنشاهی بود. تلاش می‌شد نشان داده شود که مقام و مرتبه شاهنشاهی در تمام قرون و اعصار در قلوب ایرانیان به منزله یک عقیده دینی نفوذ داشته و استیلای اسلام رشته ملیت را پاره نکرده است. شاه در پاسخ شادباش مقدم‌السفرا در ۴ آبان ۱۳۵۰ می‌گوید: «جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران برای ما قبل از هرچیز، تجدید عهد ایران امروز با ارزش‌های اصیل میراث تاریخی و فرهنگ ایران کهن بود، زیرا اساس سیاست ما چه در زمینه ملی و چه در زمینه بین‌المللی کوشش در ترکیب متوازن توسعه اقتصادی با موازین اجتماعی و معنوی است و سعی ما این است که از این راه، مقام ارزش‌های جاودانی گذشته را در پی‌ریزی ترقیات آینده محفوظ داریم و ترکیب آنها را پاسخ‌گوی شایسته‌ای برای نیازهای مادی و معنوی اجتماع قرار دهیم» (به نقل از: ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۱۰).

### ابزارهای انتقال و القای فرهنگ سیاسی تبعی

تولید و بازتولید فرهنگ سیاسی در فرایندهای جامعه‌پذیری و توسط ابزارها یا عامل‌های انتقال و القای ارزش‌های سیاسی صورت می‌گیرد. آموزش‌های عمومی، مراکز فرهنگی دولتی و رسانه‌های جمعی ابزارهای اصلی جامعه‌پذیری فرهنگ سیاسی تبعی در سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی بودند. شاه در کتاب «به‌سوی

تمدن بزرگ» به روشنی به این ابزارها اشاره و وظایف آنها را برمی‌شمرد: «وظیفه شناسانیدن فرهنگ ایران باستان و در هسته اصلی آن شاهپرستی که قابل قیاس با ایدئولوژی‌های هیچ سازمان حکومتی و سیاسی دیگر نیست، در درجه اول به عهد مراکز آموزشی، مراکز فرهنگی و رسانه‌های همگانی است... مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح باید این ایدئولوژی را براساس بررسی‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران با توجه کامل به تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی از راه کتاب‌های درسی، توضیحات آموزگاران و دبیران و استادان، کنفرانس‌ها و سخنرانی‌های علمی، وسایل سمعی و بصری و همه وسایل دیگری که دستگاه آموزش در اختیار دارد، برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح کنند. مراکز فرهنگی کشور باید همین کوشش را از راه فعالیت‌های هنری، تئاتر، فیلم، موسیقی، ادبیات، هنرهای زیبا، موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، جشنواره‌ها، سخنرانی‌ها، کتاب‌ها و انتشارات و وسایل دیگری که فرهنگ کشور در اختیار دارند انجام دهند. همین رسالت در قلمرو امکانات وسیع سازمان رسانه‌های همگانی باید از راه رادیو، تلویزیون، سینما و سایر وسایل کار این دستگاه‌ها ایفا شود. بدیهی است مطبوعات و سازمان‌های مختلف هنری و علمی و ادبی کشور و نیز پژوهشگران، نویسندگان و هنرمندان به مقتضای وظیفه ملی خود، ایفای سهم بزرگ و اساسی خویش را در این مورد برعهده دارند... نظام شاهنشاهی باید در کامل‌ترین مفهوم آن مورد توجه قرار گیرد و شاهپرستی که از ارزش‌های اصیل ملی است همواره ترویج شود» (پهلوی: ۲۵۳۶، ۲۹۴ - ۲۹۱).

(تأکید از نگارندگان است).

در متون درسی دوران پهلوی، می‌توان دو جنبه بارز و مشخص را مشاهده کرد: نخست، اصرار بر چاپ تصویر شاه، شهبانو و ولیعهد در صفحات نخست کتاب‌های درسی و دوم، ارائه خوش‌بینانه مسائل و تحسین و تمجید از تلاش‌های شاه در نوسازی کشور و قرار دادن وی در مرکز این تلاش‌ها. ایران قبل از اسلام بدون هیچ تناقضی به‌عنوان امپراتوری صلح‌جو مجسم می‌شد که در آن حکمرانانی نظیر کسری مورد گوسزد یک روستایی قرار می‌گیرند (نفیسی، ۱۳۷۹: ۲۲۳). جدول شماره (۱) موضوع و درصد پیام‌های کتاب‌های درسی را نشان می‌دهد.

جدول شماره (۱). موضوع و درصد پیام‌های عقیدتی - سیاسی در کتاب‌های درسی دبستان دوران پهلوی

موضوع پیام	سال دوم	سال سوم	سال چهارم	سال پنجم	میانگین	درصد
سنت و اسطوره‌های ایران باستان	۷	۹	۴	۵	۲۵	۳۹
تبلیغات مربوط به برنامه نوسازی در دوران شاه	۰	۸	۳	۰	۱۱	۱۸
وطن پرستی	۱	۲	۴	۲	۹	۲۳
نکات مثبت حکومت	۰	۲	۳	۱	۶	۱۴
پیام‌های ملی‌گرایانه	۰	۰	۰	۴	۴	۶

منبع: نفیسی، ۱۳۷۹: ۲۲۳

علاوه بر نظام آموزشی، همگانی‌شدن فرهنگ از طریق تأسیس و توسعه مراکز فرهنگی دولتی و رسانه‌های جمعی مجرای دیگری برای جامعه‌پذیری بود. با همگانی‌شدن فرهنگ، حکومت می‌توانست تولیدات فرهنگی خود را که معمولاً از آن تحت عنوان فرهنگ باستانی ایران یا «فرهنگ ملی ایران» یاد می‌شد، به اқشار و گروه‌های اجتماعی مختلف بقبولاند و از این طریق به وحدت فرهنگی مطلوب خویش دست یابد» (اکبری، ۱۳۸۲: ۲۵۶).

بنیاد پهلوی، وزارت فرهنگ، رسانه‌های جمعی مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات ابزارهایی برای همگانی‌شدن فرهنگ بودند. «نفوذ فرهنگی رادیو در جامعه ایران آن دوران، توسط دولتمردان یک ضرورت شناخته شد زیرا حکومت می‌توانست از یک سو، از رادیو در جهت ایجاد ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با مردم استفاده کند و از سوی دیگر با به‌کارگیری این وسیله، افکار و اندیشه‌های خاص حکومتی را به مردم القا و افکار آنها را نیز کنترل کند. به همین منظور دولت به گسترش هرچه بیشتر فرستنده‌های رادیویی در سراسر کشور اقدام کرد» (ازغندی، ۱۳۸۲: ۷۴). تلویزیون نیز می‌توانست وسیله مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در تأمین اهداف و خواسته‌های سیاسی و فرهنگی حکومت باشد. مصالح و علایق حکومت ایجاب می‌کرد که از طریق تلویزیون، مشارکت و همکاری بیشتر مردم در جهت خواسته‌های دولت جلب و سیاست‌های فرهنگی و سیاسی دولت در افکار عمومی نفوذ کند. از این رو در برنامه‌های عمرانی سوم، چهارم و پنجم به گسترش شبکه تلویزیونی ملی توجه خاصی مبذول شد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۷۹-۷۸). در گسترش نهادهای فرهنگی درآمدهای نفتی نقش مهمی داشتند. همسو با افزایش این درآمدها سهم نهادهای فرهنگی در بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۵۷ در مقایسه با سال

۱۳۲۰، پنجاه برابر بیشتر شد (اکبری، ۱۳۸۲: ۳۳۳-۳۳۲). بودجه‌های رادیو و تلویزیون، بنیادهای شاهنشاهی و نهادهای فرهنگی نیز از پنج تا پنجاه برابر افزایش یافت (اکبری، ۱۳۸۲: ۳۴۲-۳۳۶).

مطبوعات دولتی و همسو با دولت نیز نقش مهمی در ترویج ویژگی‌های تبعی فرهنگ سیاسی داشتند. آنها در ترویج و تبلیغ باورهایی مانند «شاه سایه خداست»، «اطاعت در برابر قدرت پادشاه» و «رضامندی در مقابل قضا و قدر» کوشا بودند. در کنار روزنامه‌های کثیرالانتشار کیهان و اطلاعات که نقش مقدس پادشاه را به‌مثابه یک عنصر تعیین‌کننده در تضمین استمرار زندگی سیاسی کشور مورد ستایش قرار می‌دادند، روزنامه‌های احزاب دولتی نیز برای تبلیغ ایدئولوژی شاهنشاهی تبلیغات زیادی می‌کردند. تا آنجا که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مطالب روزنامه‌ها به اخبار و عکس‌های خاندان سلطنت و وابستگان آنها و شرح مسافرت‌ها و میهمانان عالیقدرشان مربوط بود (شفیعی‌فر، ۱۳۷۷: ۳۱۹-۳۱۸).

### نتیجه‌گیری

با افزایش درآمدهای نفتی، ایران از میانه دهه ۱۳۳۰ در زمره کشورهای رانتیر درآمد. اقتدارگرایی در دولت شاه نیز از این زمان شتاب گرفت و در دهه پنجاه به اوج رسید. اما تقارن این دو به‌معنای همبستگی علی آنها و اثر تعیین‌کننده نفت به‌عنوان عامل اصلی جدایی دولت از جامعه و صعود اقتدارگرایی نیست. استقلال دولت از جامعه و بنیان فرهنگی و سیاسی اقتدارگرایی در ایران، پیشینه کهنی دارد؛ از این رو پیش از آنکه درآمدهای نفت نیز سهم مهمی در تأمین هزینه‌های عمومی برعهده گیرند، شاهد استقلال دولت از جامعه و اقتدارگرایی در ایران، البته در اشکال سنتی و پیشامدرن آن، هستیم. تاریخ کهن دولت و خودکامگی در دوران باستانی، میانه و جدید ایران و نیز سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ که مصادف با اوج‌گیری اقتدارگرایی در دولت رضاشاه است گواه و شاهدهی بر این مدعاست. اما تسلط دولت محمدرضا پهلوی بر رانت نفت در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷ این امکان را برای آن فراهم آورد که این درآمدها را در خدمت بازتولید ویژگی‌های عناصر تبعی قرار دهد که در فرهنگ سیاسی ایران ریشه دارند. این اقدام از طریق اختصاص

بخشی از درآمدهای هنگفت نفت به نهادهای رسمی فرهنگی و آموزشی یا خرج آنها در نهادهایی صورت گرفت که اختصاصاً برای مهندسی فرهنگی و بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی تأسیس شدند. از این قرار درآمدهای حاصل از رانت منابع طبیعی می‌تواند به بازتولید اقتدارگرایی در جوامعی مانند ایران که تاریخ کهنی از فرهنگ تابعیت و خودکامگی دارند کمک کند اما صرف وجود رانت نمی‌تواند علت جدایی دولت از جامعه، پاسخ‌گو نبودن و اقتدارگرایی آن باشد. از سوی دیگر وجود عناصر قدرتمندی از فرهنگ سیاسی تبعی در پیشینه تاریخی به این معنا نیست که در این جوامع هیچ‌گاه دولت پاسخ‌گو و دموکراتیک شکل نمی‌گیرد یا نمی‌پاید. در چارچوب رویکرد نهادگرا هرگاه در این کشورها رهبرانی خویشتن‌دار و پایبند به توزیع قدرت، چرخش نخبگان و مشارکت گروه‌های اجتماعی بر سر کار آیند و ساختارهای پاسخ‌گویی شکل گیرد، از رانت و درآمدهای نفتی نیز می‌توان برای برقراری و تداوم دموکراسی سود جست.\*



## منابع

- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۷۶)، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۲)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: انتشارات سمت.
- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس.
- اسحاقی، سیدحسین (۱۳۸۴)، «نگاهی به پدیده رانت و رانت‌جویی»، *رواق اندیشه*، شماره ۴۵، صص ۲۱-۳۲.
- اسکاچپول، ندا (۱۳۸۲)، «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، ترجمه محمدتقی دلفروز، *مطالعات راهبردی*، شماره اول، صص ۱۴۲-۱۱۹.
- افضلی، رسول (۱۳۸۸)، *دو نظام سیاسی - جغرافیایی در ایران (دولت مدرن - امت اسلامی)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۲)، *دولت و فرهنگ در ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۴)*، تهران: نشر روزنامه ایران.
- اونیل، پاتریک (۱۳۸۶)، *مبانی سیاست تطبیقی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: قومس.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۶)، *سازگاری ایرانی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۳)، «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم مارکسیسم ساختگرا، لویی آلتوسر»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۸۱ و ۸۲، صص ۲۲ تا ۲۸.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۵)، «اقتدارگرایی، تکثرگرایی، و فرهنگ سیاسی»، *ایران فردا*، شماره ۲۹.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی»، *نقد و نظر*، شماره ۸-۷.
- بوآ، کارلز (۱۳۸۸)، «ریشه‌های دموکراسی»، در: سی. ایچ. داد و دیگران، *مراحل و عوامل رشد سیاسی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.
- بی‌من، ویلیام (۱۳۸۱)، *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا مقدم، تهران: نشرنی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۹)، *مأموریت برای وطنم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پهلوی، محمدرضا (۲۵۳۶)، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران: کتابخانه سلطنتی پهلوی.
- تودارو، مایکل (۱۳۶۴)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

- جاهدپری، خلیل (۱۳۸۴)، «تشدید حکومت مافوق اجتماعی و سقوط نظام پهلوی»، در: سقوط، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، صص ۱۸۹ تا ۲۱۸.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۵)، *خلقیات ما ایرانیان*، تهران: فروغی.
- حاتمی، عباس، «نظریه‌های دولت مدرن در ایران»، در: افضل، رسول و دیگران (۱۳۸۶)، *دولت مدرن در ایران*، قم: دانشگاه مفید.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸)، *دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رابرتسون، رونالد (۱۳۸۵)، *جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۶)، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل (مبانی و قالب‌ها)*، تهران: نشر سمت.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: نشر کویر.
- شرف‌الدین، سید حسین (۱۳۸۷)، «مکتب مطالعات فرهنگی»، *مجله معرفت*، شماره ۱۲۶، صص ۷۴-۵۱.
- شریعتی، شهروز (۱۳۸۶)، «چیستی و کاستی نظریه دولت رانتیر»، *راهبرد یاس*، شماره ۱۱، صص ۱۲۲-۱۰۴.
- شریف، محمدرضا (۱۳۸۱)، *انقلاب آرام؛ درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران: نشر روزنه.
- شفیعی‌فر، محمد (۱۳۷۷)، «مدخلی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن»، در: *تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی*، به اهتمام موسی نجفی، جلد سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- علم، اسدالله (۱۳۷۱)، *گفتگوهای من با شاه؛ خاطرات محرمانه امیراسدالله علم*، ترجمه گروه مترجمان، تهران: طرح نو.
- علم، محمدرضا (۱۳۸۷)، *سهام فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب*، تهران: نشر نیک‌فرجام.
- علمداری، کاظم (۱۳۷۷)، «حامی پروری؛ مشخصه قدرت سیاسی»، *ایران فردا*، شماره ۴۴، صص ۱۲-۱.
- علوی‌تبار، علی‌رضا (۱۳۸۸)، «اقتصاد سیاسی به‌عنوان یک برنامه پژوهشی»، *فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی*، سال نهم، شماره دوم، صص ۱۹۲-۱۷۳.
- نفیسی، رسول (۱۳۷۹)، «آموزش و فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، در: *فارسون، سمیح؛ مشایخی، مهرداد، فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳)، *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: امیرکبیر.
- قادری، حاتم (۱۳۸۰)، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: انتشارات سمت.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر کویر.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

کارل، تری لین (۱۳۸۸)، *معمای فراوانی؛ رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: نشر نی.

کلایو، اسمیت (۱۳۸۰)، *فهم سیاست جهان سوم*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

گازبوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی امریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.

لوسیانی، جیاکومو (۱۳۷۴)، «درآمد ثابت نفتی: بحران مالی دولت و گرایش به دموکراسی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۲، صص ۴۶۲-۴۲۳.

لمبتون، آن‌کی‌اس (۱۳۷۹)، *نظریه دولت در ایران*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: نشر گیو.

مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مصلى نژاد، عباس (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران: نشر صبا.

ملکی، نوشین (۱۳۸۲)، «دولت رانتیر و سرمایه‌داری صنعتی در ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال دوم، شماره ۱۹، صص ۳۳-۲۹.

مور، میک (۱۳۸۸)، «رشد نیافتگی سیاسی» در: سی. ایچ. داد و دیگران، *مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴)، *مسائل نفت ایران*، تهران: نشر قومس.

میرترابی، سعید (۱۳۸۷)، *نفت، سیاست و دموکراسی*، تهران: نشر قومس.

میری، سیداحمد (۱۳۷۸)، «تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تأکید بر سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، صص ۸۱-۷۶.

نش، کیت (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.

والرستین، امانوئل (۱۳۷۷)، *سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی ژئوپلیتیک و ژئوکالچر*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر نی.

وود، آلن (۱۳۸۷)، *کارل مارکس*، ترجمه شهناز مسماپرست، تهران: نشر ققنوس.

وینسنت، اندرو (۱۳۷۶)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

هایزر، رابرت (۱۳۶۵)، *خاطرات*، ترجمه محمدحسین عادل، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.

هویدا، فریدون (۱۳۶۵)، *سقوط شاه*، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: انتشارات اطلاعات.

Almond, Gabriel. A. and Sidney Verba, (1963), *The Civic Culture, Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, Princeton University Press.

Beblawi, Hazem (1987), "The Rentier State in the Arab World", in: Hazem

Beblawi and Giacomo Luciani, *The Rentier State*, New York: Croom Helm.

Marx, Karl (1977), *Selected Writings*, Ed: D.McLellan, Oxford: University Press.

Mahdavy, Hossein (1970), "Patterns and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran", in M.A.Cook, *Studies in Economic History of the Middle East*, London: Oxford University Press.

March, J. Olson, J. (1984), "The New Institutionalism: Organizational Factors in Political Life", *American Political Science Review*, 78/3 pp.734-749.

Milani, Mohsen (1988), *the Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*, Colorado: Westview Press.

John Waterbury, (1994), "Democracy Without Democrats? The Potential for Political Liberalization in Middel East", in: Ghassan Salame, (Ed), *Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World*, New York: I.B.Tauris.